6

Ruqʻāt-i-ʻĀlamgīrī
(documents)

رقعات عالمگیر

Lucknow.
10.XII.26.
W.I.

6

بسم الله الرحمن الرحیم

فرزند سعادت توام شاه عالم بهادر حفظه الله تعالی و سلّمه با وجود سلامت
نفس فتح البلاد را اجرا با حوصله کردند و در ایام ساحل کوکن با آن گروه بی‌شکوه
سلوک میکردیم با بعضی بعد و دور حضور و غیبت تحویل شد نیل لعوی ضعف
ناسپموده آوارگی بجهت رضا را بجور ناممکن بل البعض با سه سال تحمل
حرکات ناملایم آن گروه فرمانی آدیانه میلفسد احتیاط نارسایه اغماض و
تنبیه سد آه قرار رضای حب حوصلگی ناسپموده تا نقش سزاوار و سهل آرات
نابر لوح خاطر اشرف اعلی تر النسمه بود و کارها و لشته بروز
این موزون صعوبت و صورت لسته کما مسئل فتح البلاد را از تحمیده خاطر نموده بودند
و بهوسیانه رسالت همه چار رسالت کار عمده ساخته الیه از ساله و قلب و سکوت خاطر

کرده‌اند اگر در مزاج پدر بزرگوار شکسته حالت هم به تجویز بلند نهر و علاج مقید تر

سه نصیحت قیمت شنو و بهانه مگیر هر نسخه نامه معنی بگوید نه بدبیر

دفعه همین پدر سلطنت از نوشته میمرض عرض معروض عرض رسید

که آن فرزند یاد حقوق ولی نعمت نگاه داشت بلند و مردم عینی عقیده بدارند

ظاهرا قصد فیدار و داشته‌اند خورده است خدا الحمد و باد و حالت الهاسی

اکنون دار السلطنت معظم به بار مضاف منصب نام حران کم کرده شنوان بسی

بسیار طرف گیه از مات همه فیلک باقی عزیز فرزند بعالیت بموالیم شاه

بوستان ارجو صلی الله تعالی و سلم سالگی جاگیر فرزند سلطنه صحیح اخبار که

لحیت صد دار از مزاجه که عرض داشت که بعد بعرض در آمد حکم که شد

که مجال تحویز باید صحبت نهم هرگاه آن فرزند خیرخواه چو برادر خیرخواه

فرزند سلطنه چه طور یافته‌اند بهر حالت عزت و بار بار که این

هم عظمت است و براهانه که نوشته بسواران رفیع القدر اکبر باکه بنز

با فرزند سلطنه جهاعن بالابر جاه کی افروده دات خود بزرگ صورت

لی نش

نمی پسندد و حوالت نسبت بغیر ایشان دیگر فرد محبت دارند

برای این طور دیگر عبارت که خواهند جانانا غیر از فقیر چند در حضور اعلیحضرت

پسند آمده لیکن فقیر هم نوشته که تنها نشلد و نیامیم چند چیز

اعمال انشاء است تو نیز او را تعلیم بده بر تخیدن بعد حصول آن مطلب

بر تحاشیدن آدم بی سبب آن به خراسان یا جای احتیاج بلاد آن

به اهل استحقاق بقدر توفیق بر آن ... جهت چون ... اوتون

اهل حال بتحقیق میدان از شوکلان عظمت والشان ... که

بیگانه از خلق باشد یا نیز ادمی حاصل در خلوت ... اهل

فقرت میل اهل ناقوال غیر عقاید مستقل ... در عین ... آید

بس روساختن جمع که مصالح کار باشد تمام رفت است در ... حال

اهم مقدم خوب ... متخصص و توفیق ... بعد حصن

تدبیر این حال فرزند سعادت نشان محمد اعظم اعلیحضرت فرمان ...

بگرفتن ولایت بلخ و بدخشان و بخارا و خراسان و غیرات

مالک قدیم نوازی توجه مقرر داده اند که از ارواح پاک حق بالصواب

فرستاده و الهام کن ولایت فتح هم شد لیکن بسبب احتیاج الحسن

که ایشان طلب حضور کنند بر اکثر بروانی اند بار نجاسته آید ادرات

نرفت و منحت ورفع گسست ازینجاست که لقمه ایشان از اجلاف میبرد

دختر شهر لیکن توجه این فقرا زار ارزشت تا وقت اگر بدر نبواهد

سبز تمام شد بعد پرسش عمر ازینکه بهره حضرت بالا وقایع پاک گشته

وسالها بالصواب نقل رسم که دیگر از ماجه ایشان با وجود یافت که حضور پیر بود که

چه قدر نتوانسته قلعه بند ها هم تسخیر کردند با این مهم چه رسید حالا

کار بار رسانیده که فارق چه عارف است این مهم وجود اهالی کوه

است بدست آمد چه نامد چه تا فکر چه کنند که در این ایام حاجیان

چه رو خواهند نمود و دراینجا حضرت مسیح ال حال الله تعالی اعلی لا حول

ولا قوة الا بالله حسبی الله فقرید تعالی نام محمد معظم حفظه الله

تعالی وسلم اعلیحضرت بادشاه ظل الله ابکابر و اصلاح بزرگان رحیمی ما

و تهنیت

داستند و بموارد انواع اوضاع و اطوار شعرای ان اقلیم را موجب مزید و مراتب

علیه مدارج رفیعه میدانستند اهدار این قسم سخنان والا سند دمای

سینه‌ها و قصه‌ها و سبل بیانی از کتب معتبره انتخاب نمود و تعرض میرسانید و

همه بحسن طبع و وفا الحضرت اخبار بکار رسیده حافظه میسپردند

الحمله داستان لعیه ریمعیل میرزا بن محمد به ایالت تختگاه سلطان محمود

بر سبیل نقلی از زوغ عاطفت نجیب الدین نوشته و در حال ما ساخته فرساله

بعد حمن بحال الخلف الصدق خانواده سلطنت و جهانداری مباهی تسمیه تمام

و آله هند الغلیم میکرد که اجانب از ولاید تقصیر فللع و فتنه جاهل تجارت بدلت

که بجهه تحی وطن کابلستان و حدود هندوستان محروم بعلت نام ما ال ملک را

تحریک صعبه او بعد درین او حین بیگانگی دیدم که یکی از امیران سالها

مامور کیم بخارا رسه که مبادا غرور سلطنت د نیاه آو نمایند

در دار اید سکیم که از امرا اگر سکیله را ... بار

که او نمز حالت فاسد بخارا راه وقید درین فکر نمودم

که ناگاه از مشرق عالم این شخص [illegible] سر زده اگر [illegible] تعالی [illegible]

سلطنت بی مثال ارزانی داشته مجلس در [illegible] و جهان بحال عدل و [illegible] الغیب

نیست ازین احتیاط [illegible] بحال [illegible] وقت ازین [illegible] بوستان [illegible] فال [illegible]

این ابیات [illegible] چو [illegible] بخشد سپهر بلند [illegible] نیکی

در کمند [illegible] رسند از ضعیفی به مود نه [illegible] بچه خورند روز

اگر [illegible] اجابه [illegible] خدا [illegible] که خواهند [illegible] سلطنت

تمام جهان [illegible] که یکی از فرزندان [illegible] اگر

[illegible] مصلحت [illegible] برقرار این [illegible]

میر محمد جهانگیر [illegible] گردانیدم و گفتم

ولایت و امارت حدود [illegible] و کابلستان و قندهار [illegible] مقرر کردیم

[illegible] سلطان محمود [illegible]

[illegible] زیر [illegible]

ولایت [illegible] ملک [illegible]

[illegible]

وهمه متوجه بودیم که ملک تعالی بلاها آمده بهمین جهت بسیار زار و دستگیر

از احوال [illegible] او غافل نباشی و از تو که [illegible] غفلت ورزیدی

که از آن [illegible] آورد که ملک تعالی برایت زرق او و بر تو نوشته

وسایل [illegible] وابسته زر بدهی و اگر [illegible] بدهی که [illegible] است

و حال [illegible] گرفته [illegible] دو برابر آنچه حصار بلاها [illegible]

خزانه [illegible] باید که خزانه [illegible] بکند و همین مجلس امیر سلطان

[illegible] و امیر قطب [illegible] دیوان [illegible] خواجه [illegible]

میر [illegible] خواجه [illegible] و [illegible]

[illegible] رسیدیم [illegible] امیر سلطان [illegible]

عرض [illegible] امیر تیمور [illegible] دیگر [illegible]

احمد [illegible] امیر قطب [illegible] حیات [illegible]

[illegible] خواجه گفت [illegible]

آوازه [illegible] رفت [illegible]

نوازش و مهربانی متوجه بایشان [illegible] ممالک [illegible] حاصل

[illegible] و [illegible] ساخته [illegible] بر [illegible]

باید که جهت [illegible] را [illegible] و [illegible]

ملک که [illegible] خلق [illegible] جهان [illegible]

[illegible] را نور [illegible] که اگر [illegible]

[illegible] و [illegible] و آخرت [illegible] داده [illegible]

که بجهت نظم [illegible] سالم [illegible]

[illegible] و نظم امور [illegible]

[illegible] از [illegible]

[illegible] عزیز [illegible] رفت و [illegible]

[illegible] خلق [illegible]

[illegible] باید [illegible] را [illegible] حق الله

و [illegible] قرآن مجید باید [illegible] القلوب [illegible]

[illegible]

گردد و بعد ازین حقیقت ضرورت هم گشت او عرضه ما نوزده جواله سرداران خان بمحافظه

که به این نوع رعایای رسیده بگوید که این آوراق استمالت وارقام شفقت

آفرین بهر سر ... ما را استوجب گردانید و بر بعض نادر خدمتگاران نیابت حضرت

نظر کرده همت جرات کرده و دور استحقاق ما و سایر او نعمه ابر جدش ... بعرض

رسانیده که در این اساس احتیاط حضرت است فرمودیم که بیش حضرت مالک الملک ما را

رسید

بان قرار این ربع مسلول گرفته رسیده بر جا ز ظالمی مظلومی ظلم ... خوانند

سر سخن ما بر نقض عوالض ... ز دست ظلم رفته و سور وقت در رسیده

خلاص هم ما ازین ... آن ... امیدوار ... بالذات واقع امید ... کنند

وحید اسباب اگر بباید ما را اگر بیرگاه بحاجت ... فرزند عالیجاه اعلی

حضرت معظم الغایی که سایر این ... جلیل القدر ... عبارت

که ارادت سی مجلوبان و ... محتاجان ... حرف باید که حیف ... که بحرات

غفلت ... حضرت در اکل ... که از ... آن ...

نه آمال ... ساحت ... به حرمت

بعد ساعتی بخواب نشستن و صبح بطاعت از تسبیح و توفیق وضو مشغول بمسجد
در خلوت خاص بعبادت الهی می بودند و نماز تهجد بجا آورده مشغول صلواة
تلاوت قرآن مجید می گشتند و وقت چاشت بعد از ادای سنت و فرض
بجز وله در پیش آمده مطالب دیوان و فرحت بار را که بنده ها جا و اللو
برقرار بر تخت عالی محراب استقبال میگردانیدند و ارباب حوائج و تعلقات
درجه عدالت با استماع عرض ارباب مظلومان بر سریر تصنیف و داد
و بعد [illegible] به نفس نفیس به تفتیش احوال اهل [illegible] و تنور
انفعالات [illegible] با ایشان روزانه [illegible] ساعتی بار عام
نموده در ان مقام محبت در حال توزه و تنورت [illegible] و امرا
دادگان هر یک [illegible] سلطنت و اهل خدمت ها به سرفراز
ساختند مناصب و انعام خلعت و اسب نقد داده امیدوار ها
با کمال [illegible] حمد و دعای دولت خواه [illegible] و [illegible]
معتاد [illegible] و [illegible] خط [illegible] دیوان خاص [illegible]
[illegible]

که به آن امور عالی و جلائل اشتغالات و ارزیدند و از بس که خدیو بخشیان عظام

و صدر الصدور و سمایجایه و تنخواه پیشکش نمودند و نهر از انجا کاشته بر سفره

خاصه بسته از اغذیه طیبه که توجه جلال انجام ضیافت تحفه قیام

بدولت و فتوحات خیر شادمانه فرموده از رعیت و مانسبت عشق

با دلی بیدار به تهیه خوان لطافت قیاده لمی کعبه حضت ندوق از اظهر

از لقمه به جاسته و وضو نموده نماز میگذاردند و آن لوبیست

تسبیح و دولت تهدر اسد ببرج سرطان مقیم انجا دیوان اعلا باریافته

و تسخیر میبایستند و تا تمام سرانجام امور خلافت و مهام ملکی بعد از دو

فریضه ساز بار عام و دیوان خاص موافق معتاد فرموده بر محرمه

تعال در ما خالق و خلق رو باز میدادند و بار عام بر جا

حکومه همه سلیم و کس میدادند ستم خلق ساپ دانش راز ال

با زلیشی فته آن خوان سیدالرس با اسلامی راه

از جام محبت و وادی فنای حقایق کعبه به خوانگاه مقدس می
خرامیدند و بر بستر راحت مجالس که زمره در آن مقام مورد خیال
حجاب جلیل و اوراق به پایان مجمع العلوم رسید ها از درون پرده
ذوق و نور بیرون تر پرده حکایات شیرین و تکلمات نمکین یزدان
با زبان و سیرت پاک آن ها و اخلاق برگاه حالات ابنا
اولیا و در ولایت شهر و بار پرواز لذت و بهمان نوبت به نوبت
موافق رغبت طبع اگر بیان مینمایند و به تکرار آن می اوقات القصه
فضائل و خصایل آن حضرت که آن درگاه ولایت پناه بلی الدرار آدا
تتوان لو ضبط تحریر و تقریر آورد آنچه مشهور است به ترکیب از آن
جواهر ... است برای سلک ... الفاظ ... تحریر ریاست
مراسم تعلیم خوب ... و عالم ستانی و بالتمام سرحق سلوک سیاست
و کمال ... آن حضرت ... با ... که حقوق و ولایت موقعه
دستور العمل خود سازند قدر به جاه عالی حفظه الله تعالی ماجلا

ای او نبی و با همواره میرسد و گوئی که از رواق رحمت الیست عالی مفضال

بانگ رحمت گر آید مصداق حال اوست لطف حق با تو مواساها کند

چونکه از حد بگذرد رسوا کند حکایت حالی از [illegible] اخلاص او بیرون است

که بر حقوق ما در ادای رعایت [illegible] با هو و [illegible] سعی [illegible] منت بیکران

بنده که خدمت سلطان همی کنم منت شناس از او که بخدمت بداشت

هر چه قدر بر ملک [illegible] این را [illegible] و اخلاص صفت خلق [illegible]

اگر این جرم [illegible] و [illegible] بما نه [illegible] خود است که منتهی الا [illegible]

گناهکاران [illegible] خواهد [illegible] که در [illegible] بیمار [illegible] فلک [illegible] جان

جان [illegible] از سعادت [illegible] رسیده [illegible] بطور

خوش [illegible] جد و مایه [illegible] که از غیر [illegible] حقیقت عنایت [illegible] رفت

و [illegible] که [illegible] بر و بر [illegible] محمد [illegible] اکرم [illegible]

[illegible] منت و [illegible] میشود [illegible]

یار مشفق کریم

می زود ضعیف رابطه در دل کرم که تعداد از این بهتر از دو اینهم الفاظ

در کجا بشد عبارت در ادا چه سد گوش شنوا باید

در پی جانبحاه حفظه الله کجای شکوه بر اسبان ساخت نیست ما

همین گزند باید ساخت خود را باید خوب حضرت گوش زبان

مسعود بود که بالغه نو دریا کل النفس قطره امواج عرض شد دلاویز الحرور کشش

خوش می آید ابوالفضل باو بد بود که است کوفته اختیار بود وجود ندارد

واقعه بیان احوال ندارد و با ادم کار جان با جان نباید دیو خفی

هیچ دل اسیر مردی حیف نشر مرد را بدو ایست الله

یا دستمال تو اندر حیف و الله یا دوستان لا ادری ولی سر العزیز

جلد و بند نوار موید ان سوال ان بصد محبت می رسد و سالک مکان

دیدگان را جواب می دهد چنانچه در کار گاه سر ساختمان سردار

آب آن سر اعتبار و در عبگی را جواب صاف ملو ساخت را در

حضور نور بود اند طور ان انوار ندارد یاد بده خلاف دستور خدا

جمعه ابیض لله

8

اینجانب سادی روند است جراید مالک محروسه را بیرون فرمودن از ملاحظات حالات

فرزند سجاده روی سعد الله خان بدبر الدین حضرت است بر سید بود

عرض نمود تمام به سلطان ابو نعل نمره چند بر داشته تا محقق

زمام امور این مالک از نیل حمر و العمان ... اعمال ارکان

مستعمل محاسبات و سفر فرزندان که سبحه توجه کرد بعض نقص و کوت

واصل به مرتبه تا خلاصه و فی حالت بر وزن ... به ایالت زمان ساحل

تا اثر تا جامعه قیاس کلاوت کلک پایان سلطنت سبحانی عدل

منصور به اهل نجر امور دستور ابو بکر و سلاطین و سایر حامدان بر تقدیر

و برخی خاندان ترحم بر سمان و محتاج است که کار روان محمد خان

التزام امور متکفل الصلاح و صوابدید وزرا مطلع و منصور کردن استعداد

رحمت همت فقرا مقدر است حامدان ارسبب ازاله در حریمدان امید

واصل ارجحات الهی با علو جرائم مجرمان اعلی حضرت شده

در سیر سلاطین مذکور داده و لعزوه چند جلب الله ما کجی سکه

در دوران ملک سجانی مذکور حکمت المعبد خود سیم ... ما میلادو

هماسیم به آن فرزند دلبند هم نوشتیم با نوعی عنایت به ملکیان رفیق با

فرزند نجابت و عالی نصاب نظام محمد ابراهیم حفظه الله تعالی وسلمه [illegible]

نامه و نوازش نامه آن فرزند عالی جاه در [illegible] جایه قمار [illegible] حقیقت

با وصف [illegible] احوال [illegible] که خبر [illegible] بند

بالا [illegible] حال [illegible] جدید [illegible] کنند

فرزند عالی جاه [illegible] در [illegible]

اگر [illegible] امید [illegible]

فراغ از سر انجام امور [illegible] خوش و خوش

احمد [illegible] حقیقت [illegible]

[illegible] نوازش [illegible]

[illegible] مقصد باشد [illegible]

[illegible] السلام [illegible]

[illegible]

یا رب بسم الکریم

وقایع خان و محمد بیگ احکام رسانید سمالنه دوق سکار افلی

و ما لا فکر قلعه سکینه و حرس محکمان کرده مهمات

معاش کنند و معارک و رسید با هیچ کار و دیگران تا صبح کوه با قیم لم قرار

عمر به لطائف مسلک بود و کار از ولت ترکی بند فتوا جهد از راه حوالت

باید جانکه کرمانه بحساب برجان نماید فرزند عالیجاه محمد انور سود الر

به منصبی کرامت در اصلاح مهمات بندا او انجمعیه به محال می نماید

فرزند را با استمال کردن با کمال فهم و فا و طبع بد ساحل بحور نجات

لعمل مناسب باید . فرزند عالیجاه اکر للعزیز حلال مسیاق فریدن بالکل نشید

بیدر مهر مساق و بدالسه حوال است بعمل ها و ارجل ماه نو نهانی عشم بر دار

فرزند عالیجاه وصله دو عدار رضا به صوبه گجرات حوالدار این

بر معاصر است رعایت سلسله انجا واجب دانند و مرجع سالها از مدت

موجود اسباب مستمال و بحال دارید و حرف مراتصال عرض کو

لزقی قول احکام محقق مرض فراد بم الله عرض خدا ز دشان ز نهایت

حمایت حقایق گوشه سم دکر دارد مهر و حمایت حقوق الطاف

شان را فرزند عالیجاه در زمره معادلهم لسیم رسیده مسلو بعد افضله

دیوان دکن نجابت نشان نجفقلی بیگ که از مستوفیان قدیم است از اعیان جدید در نظر
سابقه قوال شد و بدارالقرار قربه گذشته بالطبع موروثی نسبت
حالا نیز به رسالت قیام نموده است که بعد از تقدیم از خوانین عالی‌مکان طلبیده
فرزند عالیجاه ... قوللر آقاسی خان محمد بیگ نیز بلند آوازه‌اند
حقوق خدمت او محسوس و ... لوازم ... آمده باب استمالت
به انجام ... صدق ... تعلیم ... ابواب ... بمال
از ... سلمان ... عرض نمایند ... که اگر باید
نیز ... جا ... خدمت ... عالیجاه در
عالیجاه ... محبت ... سپهسالار ... عالیجاه ... نواب
روی ... عالم ... عالیجاه ... ساده
... جای ... اعلیحضرت ... دولت ... ملک
والا ... عالیجاه ... سعدالدین ... حالا ... صرف کرده
خود ... ملک ... ارکان دولت و ... به جان
مذکور ... [illegible]

[illegible]

عرض بلوغ فلانی را به حضور پادشاهی و وصف زیبای دلارام الحضرت

الحمد لله خواننده بر زبان قرآن آورده که مانی وصف بسیار امروز میدانم

آورده به سایر زیبای دیگر آدم همسار و بانیب دار اختیار کس آبادان

کم یارم . آنچه بر چشم و دل دیدیم و در کار ... [illegible]

بیت خوش آن روز که آشیانه و هست حامد لور آداب بجا آورد

فرزند عالیجاه ... لواح ... ظاهر ... غفلت از روز جزا

باشد جدا دله دله از روی غفلت دله دله فرزند عالیجاه

جدا

ما کار را خواستی تحریر و خوش ... رحیم معراج خوش را

حافظ محمد بیگ جهان را و جدا ... و از آن ... خوانم امروز

دستور آدمیت ... طهور دارد ... آدم ... جان باطل ... بیت انجام آن

سایر ... قطعت ... جان ... ایسا ... و ... بماند ... دارد

صورت ... اند ... و ... بهر لعنه ... جدا ... [illegible]

می آید ... بگذر ... ای ... خویش ... [illegible]

لایق دامنه بزرگوار شد لیکن الله [illegible] و [illegible] به سبب [illegible] اگر دو [illegible]

ارزان توالیف را [illegible] ظاهراً استحسان لطف را تواند بود از القاب

و نیابت دارایی و واقف حالی جز از علم و تعلیم معاملات عالی و ملکیت صالح و حال

مطلب صحیح و خوش کردار ان برکات گو مفقود و لیکن [illegible] الله

نو [illegible] خوب و [illegible] و از معانی حجت فتوحات [illegible] مقامات [illegible] تحقیق

تا در عرصه اعلی حضرت [illegible] حال [illegible] و [illegible] مقامات

به رتق و فتق مهمات [illegible] خاطر و توجه [illegible] ظاهر [illegible] باد [illegible]

[illegible] حضرت [illegible] قدیم [illegible] بخانه [illegible]

دیوان [illegible] [illegible] کس [illegible] مقامات [illegible]

[illegible] کس [illegible] که [illegible] و [illegible]

و [illegible] آدم [illegible] فرزند [illegible]

[illegible] و [illegible] حاجت نور

[illegible] و [illegible] خطر [illegible]

[illegible] راه [illegible] و [illegible] قرآن [illegible]

[illegible]

بسته می‌شد [illegible] الله [illegible] دارد و عنه توجیه [illegible] دیوان را [illegible] فوجدار [illegible]

نواح احمدآباد کرد [illegible] مطلوبان [illegible] آورده بس [illegible] قرار ندهند [illegible]

حال ضعیف [illegible] و [illegible] مبتلا [illegible] و طول [illegible] دنیا و حوف [illegible]

و [illegible] از احاطه [illegible] فوجدار [illegible] از ابتدا [illegible] تا [illegible] و لیس [illegible]

[illegible] تسهیل [illegible] عجائب [illegible] تمام [illegible] شهر [illegible] دارند

در الحاق [illegible] که در دار الخیر از عجائب غفلت از احوال [illegible] ماخوذ [illegible]

و قایع [illegible] معتبر و محافظ [illegible] محال [illegible] در [illegible] احباب

[illegible] وقت [illegible] خوش [illegible] خواهد

[illegible] آمد [illegible] فرزند [illegible] قاطع [illegible] الله [illegible] حق

بدست [illegible] از احوال [illegible]

اطلاع [illegible] قاطع [illegible] فرصت [illegible]

و [illegible] حاصل [illegible] و الله [illegible] خطر [illegible]

[illegible] رسید و [illegible] شوند از [illegible] سلام

و [illegible] صدق و [illegible] حساب [illegible] در

قالمعدوم فرزند عالیجاه دار و خطه عوض [illegible] بالاجمال شنیده ام

سیادت جناب شاه میرزا وصف منصب [illegible] و جای [illegible] حاصل گشته

عوض [illegible] و منصب [illegible] نمایید [illegible] اسد [illegible] و الله [illegible] که

میرزا [illegible] اگر [illegible] جواهر [illegible] عرض [illegible] باشند [illegible] تحصیل طلبیده

و تحدیث [illegible] ارسال [illegible] از [illegible] حکم

عنقا دار آنجا از حکیم [illegible] رسیده که [illegible] گرفته [illegible]

[illegible] حل [illegible] از [illegible] نظر [illegible] توجه [illegible] آقا که [illegible]

محتاج و [illegible] نماند و [illegible] حال [illegible] مستحیل [illegible]

[illegible] فرزند [illegible] از جمله [illegible] تا قدر [illegible]

معلوم شد که [illegible] احوال [illegible] خیر [illegible] العامل

[illegible] رفیع [illegible] از احوال روز [illegible] علم [illegible] الحال

[illegible] ارسال [illegible] و [illegible] لقاره [illegible]

[illegible] جواب [illegible] عالی [illegible] جواب

[illegible] دار [illegible] و [illegible]

فرام

12

فرزند عالیجاه [illegible] [illegible] ظهور رسید که عالیجاه [illegible] مارا [illegible]

[illegible] حرام [illegible] و جمیع [illegible] صفهان [illegible] والد

برادر [illegible] خود [illegible] که [illegible] محمد [illegible]

و [illegible] تمام [illegible] و [illegible] که در این ایام

[illegible] که [illegible] [illegible] ممالک [illegible]

[illegible] حرام [illegible] جانب [illegible] فرستاده فرزند عالیجاه ابوالفضل [illegible]

[illegible] [illegible] و [illegible] [illegible] حالت

[illegible] و شکر [illegible] الحمد لله [illegible]

[illegible] الله و [illegible] و [illegible] و [illegible] الفا

[illegible] و [illegible] الله [illegible] کمال واقع

و [illegible] [illegible] ابو طالب مارا

[illegible] فتح [illegible] و [illegible] ایام [illegible] فرزند عالی

[illegible] و [illegible] و [illegible] [illegible]

[illegible] و [illegible] و [illegible] ایام

زوال وحدان مصلحت بسند نزدیکی ابلان و دیدن از حس عمل عراس عاقل

سجاحات ابلیت و قدری که مانده لا یحصل مقصود قدم جناب ... بود و مکر

نجات بیش تر انچه مالکم بر تحقیق سیح ما بعد نکو در حاله ایکم کلام

حقیقت جاده ... فرزندی عالی حضرت از سعد الله ... بر سند ... خوش شود

حالی حضرو عافیت حجت ... عذر ... که حضرت ... زیاده

در دوات اقدس ... ارزاه ... بجا ... که ... مبتلا

وفادار در عرصه روزگار ... ساید ... سالها ... جواب ... زمانه ... از الهم

خوب ... جاده حالی ... حجت ... باید که قدر باید و جاه خوب ... و بوک

بر حرف ... در حق ... بعالی حضرت ... که ... مثیل ... طلب

وصف ... حضرت ... اعلی ... برگوارند باید که تحقیق

نماند ... علی ... زمانه ... معانی ... جانب ... جند

او حوالیقه واند ... بربست ... فرا ... باید ... ثابت

... عالی جاه روز ... حضرت در خلوت ... در حق

امرا ... که حق ... مع ... معمول ... عاطفت ... زند

... ایام ...

ای تارب کرام

وغرض مخصوص امیر سخن از ابراز فرهی این جماعه بسود این حرف

وقت نگار جواد لعدار جسی که محل منسوب حروف یا تعبیر کوم لعاق

مانجوم بصانع جاکب فرید جالنجان زوری اعلی حضرت

متعلم باعلحانه ز لطف او بر سعد سعد الدهر جان باو بعلم کردان جاکم

مرحمت ملا احاطر از رف استفاد محو بود لحضرت معتقد حمید کس از

باطمان ملاک و مال طعم لعل سعد الد و محمود جهد با قوت و سکوه

بالعجایب نظر لمی المد در رعو متحمل حال خطیر بواسد بالدانش اسمی

مباد از استطام انیر سو حلول بعد و بسم بعوله جان عرض

روی جهات حلالی نف الدل بار بحضر بر تحیت قدسی

بالعمال مبیح کس الد نوران جانه علام جای بر مت شد باید

به مقصد و الا بادشاهی و صد بات صحو مجانب ارجمی اهتی

سزاوار ابد الحمد و ستماع کاسحرف برکاح رسرف فرح

پدیدار ابد وحلم کند از آخر روز عملا و بمدین بیاورد تا سیر جنور رستی

وسعی [illegible] بوده خوش [illegible] حافظ احوال [illegible]

حال کردوست [illegible] بود [illegible] بعد [illegible] العدل

[illegible] داده [illegible] خود [illegible]

از [illegible] حال [illegible] خاص [illegible] و [illegible]

[illegible] طلعت [illegible] بود [illegible]

از [illegible] خوش [illegible] حال [illegible]

[illegible] عرض [illegible] ملک [illegible]

با اهل استحقاق [illegible] جا [illegible] خاص [illegible]

[illegible] نظر [illegible]

از [illegible] استعمال [illegible]

[illegible] خاص [illegible]

[illegible] خوش [illegible]

در [illegible] عام [illegible]

یا رب [illegible]

حفظه الله تعالی و سلّم که ما [illegible] رسیدن بود و پدید جهانگیر باد به تجلّی

احد [illegible] سیاست [illegible] و به جهات ضعف [illegible] خان [illegible]

[illegible] بر عکس [illegible] فلک [illegible] حضرت [illegible]

[illegible] چه باید که در [illegible] و [illegible] وقف [illegible]

[illegible] که هیچ [illegible] که [illegible]

چه قول که [illegible] عالی [illegible] باید ساخت [illegible]

[illegible] که با [illegible] برده [illegible]

[illegible] و [illegible] که [illegible]

[illegible] راه [illegible] خواهیم [illegible] که [illegible]

[illegible] و [illegible] که [illegible] [illegible] بعد [illegible]

[illegible] تحقیقات [illegible] و [illegible] و بعد [illegible]

[illegible] که [illegible] دار [illegible]

[illegible] باید [illegible] خواهد که این [illegible] حسنات

خدیو عالی وزیر اعظم حضرتلری وکیل [illegible] خلق الله مرفه الحال

شکرانه‌سی عطیات جناب ابد ذات اقدس ازجمله مفرد عیانی

احضرت [illegible] حروف در [illegible] اید [illegible] لیث

شده جاضی [illegible] فاتحه [illegible] داور العباد [illegible]

سعد الله [illegible] خبیر [illegible] رسیده [illegible] صالح [illegible] خوار سی [illegible]

فرزند عالی سعید [illegible] جانب [illegible] العلی [illegible]

حسین [illegible] سعد الله [illegible]

سعید خان [illegible] ملته و عرض حوسی [illegible]

مالک احضرت [illegible] عالی

عارفات [illegible] بر مانده [illegible]

[illegible] دار الطاهر

[illegible] اقدس برحسب [illegible]

که [illegible] حلمت [illegible] مانند

حلم که دولت عالیه [illegible] حضرتلری [illegible] بحر

[illegible]

سعید خان بهادر [illegible] حسن توفیق خود توجهات قدردانی [illegible] برادر سعید

به قوّت و [illegible] و بعضی [illegible] فرزند عالیجاه روزی بهار [illegible] دیوان گفتار

[illegible] برهان فرد [illegible] حضرت [illegible] که [illegible] بابت و از آن

[illegible] طلب تفاوت ایام [illegible] که [illegible] اند طلب [illegible] بتحواه [illegible]

آن حضرت [illegible] سعدالله خان فرمودند از روی [illegible] و [illegible]

تحقیق [illegible] مذکور فی الفور التماس [illegible] حال

از [illegible] مطالعه [illegible] محبوب

[illegible] بتقدیر حالت درباره [illegible] کلمات

[illegible] ارزوی [illegible] مرسله [illegible] مع [illegible] سامد

[illegible] بخط [illegible] نوشتند وانگوهم

بعلم [illegible] با [illegible] مجادله با [illegible] و [illegible]

[illegible] در [illegible] و [illegible] حاصه

[illegible] نیابت [illegible] سعدالله خان

می خواهد هر گاه این بیچاره در وقت ساد در سلطنت بوده باشد سعی بلیغ نمود

سجاده از بعد ایشان متمکن المحصول گشت بنا به طول حاصل

مدعا پادشاه خصوص بعد ابنه تعالی لساد بدیت و بدیت اوردن

دل مردم جهت مصالح کاران حضرت اصحاب معاملات اسلام

امرا السلطان و خوش باجی احرار در حضور امیر الملک خاصه

و هزار و هشتصد بعد به کسو ابوجان العام فرمودند مجید عالیجاه

این نقل را سجع بعد ملوک رسیده بود در اسم تحریر رسید و حال

ملوک سامی رتبه در روز الکاه حضرت شاه زوال تعالی و

در خلوت خاص بحر اختصاص محمد ارزبان کو قبال فرمودند

رفیق ملک شاه محصور هم و الصدقت العو بالله الرباط

انجو این مرتبه خلافت جای ابد اعراض و زوال مجلس سر و کار ارد

احتلال کار در لطف السوء بلاد روز و بر رجال و

سیاست وسیله خاصه و فرا او حسنه ابد باد او صلی

صحبت دوات شه معتمد بهار بیچاره برادر داد دعا و خواسته پابسند اولی

[illegible] سال بر [illegible] ساعت سعوق [illegible] سیل [illegible] سد و

و بحال بر [illegible] و اراقه [illegible] جلال [illegible] سال [illegible] واقع

به کار ایران [illegible] و ایران [illegible] پابند [illegible] و دو [illegible]

[illegible] و وقایع [illegible] صورت [illegible] و [illegible] عدو [illegible]

[illegible] سال [illegible] و [illegible] صبح [illegible] قاضی [illegible]

ساله [illegible] و [illegible] بیجاع [illegible] عاجز [illegible]

تا بدل [illegible] و [illegible] مقال [illegible] دارم [illegible]

اللطف تا کل [illegible] برادر [illegible] و [illegible] سلطان

[illegible] مقبل [illegible] و [illegible] و [illegible] طعام

مبارک [illegible] حال [illegible] و [illegible]

[illegible] و [illegible] سال [illegible] و [illegible]

[illegible] طعام [illegible] و طعام

ابتدا [illegible] اول [illegible] و [illegible] بلند [illegible]

سلفیس از بی ملاقات انکار اندو خاطر و تعلق و طور موضع سیاسی
موضع حذر از الب [illegible] سبب [illegible]
بتعاسی کار [illegible] آب و دیر از [illegible] سبیل خواهد
نه طوق بال [illegible] و حال [illegible] ایشان [illegible] با صحابان
دس و اجال [illegible] استقبال [illegible] قطعا [illegible] خواهد رسید
وجود موقع طور خواهد [illegible] و لعان [illegible] اوراد و جواب [illegible] خواهد
[illegible] بلاد و [illegible] خواهد [illegible] خواهد رسید و حلیه [illegible] حق زاید [illegible] خواهد
می قطان [illegible] [illegible] معاونت [illegible] خواهد [illegible] اجتماع خواهد [illegible]
ابدال [illegible] بیت [illegible] الرت [illegible]
نوال [illegible] خواهد [illegible] با اصلاح [illegible] خواهد
[illegible] ارسلی [illegible] و [illegible] سوی اللّه و بار و [illegible]
[illegible] و ور للعقد [illegible] خواهد [illegible] سعی
وسیعات [illegible] وجود [illegible] خواهد [illegible] و بدین [illegible]
[illegible] صالح [illegible] و باران [illegible]
[illegible] خواهد [illegible] خواهد [illegible] صالح خواهد بالله
خواهد بار [illegible] حکام [illegible] قوم [illegible] [illegible]
[illegible] عالم [illegible]

دعا گو [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

بندولت [illegible] از علم [illegible] و [illegible] خواهد گردید [illegible]
در میان جوانان [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] خواهند
[illegible] و [illegible] [illegible] میرزا [illegible] دولت [illegible]
آمده [illegible] [illegible] [illegible] اعمال [illegible] [illegible] سعادت
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
و [illegible] حاجی محمد [illegible] و سید محمد و میرزا [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] میرزا محمد حسن [illegible] [illegible] [illegible] بالله
[illegible] الله [illegible] [illegible] خواهد [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] از صحبت [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

فرزند عالیجاه خان بدر خان سقانی صوبه گجرات مبارک باد

و دو پسر حاجات است که بنا بر بعد و مسافت و بسر حد ملک ... بحریر

با اهل خود بالجزا منصور بعد سر ... بعد شمات کا ... باد

که ابراهیم ... بعد ... فوجدار ... دو ...

نیز ... و سایر عوارض بد ... کمال ... اطوار

فرزند عالیجاه ... بوسه ... از حضرت ... صلی الله علیه و آله و السلام

... عنایت ... خدمت ... که ...

... که الله ... اهل ...

حاجت ... من ... تحریر ... صورت

فرمودم که ... فرزند عالیجاه ... این مرتبه ...

و ... خوب ... بر آید ... که این

با ... فرزند عالیجاه ... به ... فرزند ...

... خوب بر آید ... صورت ...

... علوم ... ایست که ...

باید ... نعمتی ... باید ... فرمود که ... دعدم

...

حسب خدمت فرامین مبارکه و بار عرض لطف الاکار فرمایند بعد

ارحجه و محمد علی خان ما را فاماخیل و قصاب خان

[illegible]

سرکار رحمی و ارتی رعایای بهلت

و انیسه عالی جاه میر جلال الدین

زاده همت خان مرحوم است که [illegible] سید الله [illegible]

الحمد [illegible] تعالی [illegible] بیمیران [illegible]

جلال [illegible] فرمان [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] احکام و کمال [illegible] [illegible]

فرزند عالیجاه افصح رجائی و برایام [illegible] شامانی از خراسانی [illegible] و آنجم

[illegible]

رجوع [illegible] در [illegible] صحبت [illegible]

[illegible]

فرزند عالیجاه [illegible]

بهجای که بر فراز فاصل الاقوال [illegible] رسید و بوادر [illegible] سو دار جمله رفت

و حوصله چو [illegible] حاله معضلات از [illegible] لست عالی ارا [illegible]

بالسی که [illegible] با جان [illegible] در آن [illegible] خوشی

می گفت که [illegible] و [illegible] همراه گذر بر دار [illegible] رعایت

و وقایع [illegible] و بعد از آنکه [illegible] رسید [illegible] که [illegible] بسته

ما یحول که بر روی [illegible] مشکله [illegible] بعد با [illegible] دار

هیچ از [illegible] بالعنایت الله و دیگر [illegible] حالات [illegible] محمود

از التفات حلی [illegible] فرزند عالی [illegible] وصف [illegible] رفت

[illegible] آمدم و [illegible] که [illegible] وجه [illegible] که

[illegible] رقت [illegible] باید ملک [illegible] ساید [illegible]

[illegible] رقت [illegible] و آدم و زو [illegible] حاب پادار

[illegible] دار [illegible] زده [illegible] سفارت [illegible]

مفارقت [illegible] فرزند [illegible] گله [illegible] رقت

[illegible] فرزند

مخدوم عظیم الکرم الله [illegible] مکتوب [illegible] رسیده که همه جا دولت [illegible]

وسرا انسیمه بهجوش مصدر گشت که از عنایات [illegible] تنها گردید و در [illegible] حالات [illegible]

و چون سماعت [illegible] فهمید که [illegible] دارم هیچ [illegible] و [illegible]

مراه [illegible] برم [illegible] که درجه [illegible] از [illegible] جوانم [illegible] همه نظر اعمال و افعال

که [illegible] از [illegible] و [illegible] نماند [illegible] بار الا [illegible] سبب [illegible]

عنایت متعال آنچه [illegible] خواهد [illegible] بر عالم ظاهر فرزند [illegible]

ضرورت که [illegible] الله و [illegible] کشته [illegible] فرزند [illegible] بهار [illegible]

[illegible] که [illegible] ملک [illegible] که اما

[illegible] خبر [illegible] و [illegible]

فرزندی [illegible] عالم [illegible] از [illegible] و صبایا

[illegible] حالات [illegible]

[illegible] دارم [illegible] فاید [illegible] عبادات و ثنا [illegible]

[illegible] تنها و [illegible]

[illegible] فرزند [illegible]

ممکن بر وبا [illegible] احرت موجب ملال [illegible] که الهی حضرت

تا بیمار گفتیم مسند ام بحر غزات گرفت رجوا ام حرکت منعال الکه رب العالمین

[illegible] لاهر مسلمانان و فرزندان ام ایهم [illegible] حفظ و احتیاط مدنیا

مرور حال الحاد [illegible] گشت اکبر اللهم بود در حق [illegible] لم او بحال او و دل

[illegible] مسلمانان [illegible] سوید و بال برزون الی التجار [illegible] ناکار

سما را و فرزندان سما را التجا ای بیارم و خود رخصت می خواهم حال اضطرار

بهار رسان حامد بود [illegible] فرزند [illegible] عظم الشان بر [illegible]

امده فرزند [illegible] بیمار [illegible] حیات [illegible] الله

ار روزگار [illegible] طول [illegible] والعوال [illegible] والد او [illegible] والده

[illegible] بیمار [illegible] حصار [illegible] زادان و مردان

[illegible] فروش [illegible] ملال او [illegible]

و [illegible] اندارد [illegible] کسند [illegible]

عار [illegible] بحال [illegible] ما ان و تحسین [illegible]

[illegible] و [illegible] حضرت [illegible] و [illegible]

تا سمع و کتاب فی فصل احوال حواله شده ماند درسی اگر سی بر مطلب [illegible]

ملع و قمع و مقاسر کان التصویر از بیخ و بس از حوصله ابیات مملوک اگر تو حشم کمر

بر ما رسید و مسجد احکم جو رشته سر لسان منوع العافیه مثل لو ان

بلوبد از ملک ارکان ما حضور اصحاب بامام [illegible] قبول تمام حیدلان

اضافه گمال داران و قلع لقادان گو السعد الصدر بدر او حاکم

بجای موانید ملک اگر جا شد حو بیت و وقایع نگار بدنبال مصر ماند

از حال کار و وقایع نگار بماند حمل شخص [illegible] سند کند

حکایت [illegible] قرار بد شود بها از من از حارج عرض

بر ما نکام بمحض لان قرار بد شود در شیخ [illegible] سران [illegible]

حضت مصارف [illegible] حکام از ان حکم متعلق [illegible]

از حکم [illegible] بال [illegible] معدن [illegible]

[illegible] سعد و اسعد [illegible] جانب [illegible]

میان هم واقع شده [illegible]

[illegible] قلعه [illegible]

[illegible] عالی جاه مسابقانه در آن [illegible] کرده [illegible] اند و الله [illegible]

روحیه و حوی [illegible] فیدبید بسیار برای دفع [illegible] سحر دعا [illegible] ات

معروف [illegible] و جمیع فضلا و علما متفق اللفظ [illegible] کلیله

و لوره [illegible] مبدل [illegible] الابرار لکعه [illegible] نظام [illegible]

خود با طلا و نقره مس علامات و [illegible] احساس معمول [illegible]

حسب الکمال مست تا حال [illegible] عمارت [illegible] تحتان [illegible]

حضرت هم دو مرتبه عید مبارک [illegible] هم [illegible] ذات اقدس

خوراک می‌کردند اگر [illegible] نور البصار هم در سالی [illegible] مرتبه [illegible] یک مرتبه [illegible] بار

ایجاد [illegible] که در [illegible] باشد [illegible]

[illegible] روحانی و جسمانی [illegible] الله [illegible] و الله [illegible]

[illegible] منصب [illegible] حدیث و [illegible] رساله [illegible]

[illegible] این قسم [illegible]

[illegible] ان نور البصار [illegible]

وقوران لقا بسیار الحاکلدسیز ملیح بحوسنی ورلت فرسا

بلدیت بیوداکت ایتسماز که خطا با ماللو برلعل او لماید برما

[illegible]

ولوکل المدار استقبا صلالت بیوید لرفسد الحجلابه که کارانی لوالفقار

برادر

نحبی وارزانی باد [illegible]

[illegible] بیت [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] حرف [illegible] آنچه [illegible] حسن مرتبت و دیگر همه

ثابت. فرزند [illegible] باز رعی [illegible] در [illegible] عقیدت [illegible]

که با فتاب [illegible] مختلف قطع [illegible] فتح [illegible] اقبال [illegible]

از واقف [illegible] اتصال [illegible] فرزند [illegible] است باید چرا [illegible]

همه [illegible] اتصال [illegible] تعبیه باشد که از خلق [illegible] واقع

[illegible] از [illegible] خلاف [illegible] که [illegible] در [illegible]

فرزند [illegible] عقیدت [illegible] از [illegible] است از [illegible] حال [illegible]

[illegible] باید رفت [illegible] باشد. با خلاف [illegible]

[illegible] باید فرزند حافظ قرآن عظیم [illegible]

در [illegible] است [illegible] آن [illegible] از [illegible] باید [illegible]

[illegible] والله [illegible] بالله [illegible] قرآن [illegible] حال [illegible] از

[illegible] باشد [illegible] از

رسیدن [illegible] کنند [illegible] است فرزند [illegible]

[illegible] است [illegible] با [illegible] را

از [illegible] الموت [illegible]

بالیسر والیحق حقا همواره مقرر باشد نسب و در عقب [illegible] خود از

رقعه‌ها باید بسیم و [illegible] مرتبه در جانب اوج‌ها [illegible] جبر و [illegible]

متممات از جر جداده [illegible] زیر دایره داخل [illegible]

ساده از [illegible] بدر سه الف کرد داخل [illegible] دارند ما [illegible]

[illegible] و [illegible] خود [illegible] که من [illegible]

فرزند [illegible] در باب [illegible] شاه

[illegible] که این قسم [illegible] زر جداده [illegible]

دگر [illegible] زان فرزند [illegible]

والله [illegible] حاصل [illegible] از اند

[illegible] فرزند [illegible] احداث

[illegible] دار [illegible] مفهوم [illegible]

[illegible] این قسم [illegible] حاجه [illegible]

[illegible] حالی و [illegible] حالی [illegible] و شکر [illegible]

[illegible] همه [illegible]

[illegible] دار [illegible] و فا

[illegible]

24

محاب [illegible] باشد و اهل [illegible] از [illegible] آن ماه صدیقه بلکه

هر کس [illegible] خواهد ماند زنده [illegible] خواهد ماند

در خانه [illegible] [illegible] خواهد ماند

[illegible] که [illegible] آن [illegible] خانه دارند صحیح

است که ان العلم ظلمات یوم القیامة از جهه و جهه منظور داشت

صوت که [illegible] [illegible] است از [illegible]

و [illegible] و اظهار ارضا [illegible] کنند خانم [illegible]

[illegible] از [illegible] [illegible] در خانه [illegible] اول [illegible]

[illegible] آن [illegible] العدو [illegible] از [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] اگر [illegible]

[illegible] که [illegible] سلمان [illegible]

[illegible] که [illegible] رفیع [illegible] اوليه [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] قدس سره

[illegible] الله [illegible] [illegible]

[illegible] اکبر [illegible] از [illegible]

[illegible]

به سوم حالت که آنچه [illegible] بگفتند که [illegible] از برای الست

که در آن حالت [illegible] نماند [illegible] حق الست [illegible]

بد باطن [illegible] شوند و این [illegible] نعوذ بالله منها القدوس العزیز [illegible]

[illegible] استغفار [illegible] توجه الله العظیم [illegible] بامر الله الکریم [illegible]

باشد اختیار دارد و [illegible] از ملاقات [illegible]

[illegible] خواند سید القدوس معلوم نماید [illegible] که این کار کرده [illegible]

[illegible] محکم و حکم سریع استغفار نمود چون تا [illegible]

و کار بردار نفس [illegible] والا له [illegible] کسی بدکه نفس

که این مرده [illegible] لا رغم [illegible] اقتضی [illegible] بحمد الله که [illegible]

[illegible] نفس [illegible] ان [illegible]

خوب و عاقبت [illegible] شد نفس [illegible] سید [illegible] و کریم [illegible]

بخشوع قلب [illegible] اللهم [illegible] و اما [illegible]

[illegible] القدوس [illegible] و [illegible]

را که [illegible]

با صواب [illegible] با مید و [illegible] قول با [illegible] قریب [illegible]

مفهوم شده با بیان و [illegible] لطرش [illegible] و انتظار قصه با [illegible] میکند

فرموده اند هر وقت از دلم قول الی حالت گر [illegible] با کار [illegible] مدام

در سنگ شهر از جفا بر آن [illegible] مسیر با مرا [illegible] سر خود را

کند اسیر در کابل با فوج ترک و محمد [illegible] الدین بهادر را و اسیر در ملتان

تا سامان شرکت با انفصال مقدمه [illegible] این وقت را صبح اول

مصالح نعیم ملک [illegible] و [illegible] بود [illegible] وارد

[illegible] حیران [illegible] دولت [illegible] لسر برده

به [illegible] الله [illegible] دار السکون از مصالح [illegible]

[illegible] لطف [illegible]

[illegible] احمد [illegible] محمد [illegible] الله

محمد [illegible] محمد صلی الله علیه واله [illegible] الله

واله [illegible] و سلام [illegible] محمد [illegible]

[illegible] الله [illegible] محمد [illegible]

[illegible]

به محمد یار خان نجومی [illegible] ورسانات قید [illegible] فران

و از نجند [illegible] و [illegible] مشغل و رحمن امور [illegible] که در حضور [illegible]

[illegible]

باطوما [illegible] در الله مورث [illegible] رطی نور [illegible]

[illegible] عبدالله خان [illegible] از [illegible]

وجوب ... حرف ... [illegible] ... رحمة الله

... [illegible] ... اوست ...

... [illegible] ... الله ... اللهم ... [illegible]

... [illegible] ... اوست ... [illegible]

... [illegible] ...

... [illegible] ...

... [illegible] ... الله ... [illegible]

... [illegible] ...

... [illegible] ... اخلاص ... [illegible]

... [illegible] ...

... [illegible] ...

... [illegible] ... قرآن ... [illegible]

... [illegible] ...

... [illegible] ...

... [illegible] ... اخلاص ... [illegible]

[illegible]

متمات و فرسوده که ... حاجات تعاریا و ملحق ... خانه

والسلام مندرس ... [illegible] ... مال ... حکم رساند

[illegible]

بالقول ... [illegible] ... صلوات العلیم ... بالاخلاص ...

الحال ... [illegible]

پادشاه را همه کار برخواهد بست الا [illegible] ما از [illegible] ما میگذارند
و در روان مطلب خواهم [illegible] فتح البلاد [illegible]
سوار با سپاهیان کم باید و یار [illegible] خطاب [illegible]
سخن نرم باید و [illegible] علم [illegible] سرکشان کرامت [illegible]
که هر بنده [illegible] از خود آزرده [illegible] و [illegible] خدمت [illegible]
سفله روا ندارند به رسم [illegible] جان [illegible] است [illegible]
و [illegible] اسرار [illegible] وسیله [illegible] باید [illegible]
[illegible] گرفته [illegible] اگر [illegible] کند [illegible]
[illegible] و [illegible] است [illegible]
[illegible] ما [illegible] دوران [illegible]
سراوار [illegible] باید [illegible] او [illegible]
[illegible] از [illegible] جان [illegible]
[illegible] باید [illegible] باید [illegible]
[illegible] طلب [illegible]
[illegible] جان در [illegible] باید [illegible]
[illegible] جان [illegible] و [illegible]
[illegible]

ارجمی بوك مذكور الطلب ... زیاده العوض ... سابقه تا بلغ ...

[illegible]

... سعی ... [illegible]

... سلطنت ... [illegible]

... [illegible]

... ولی ... [illegible]

... [illegible]

... [illegible]

29

الحمد لله که [illegible] در [illegible] بجای [illegible] معلوم

[illegible] ار [illegible] حال [illegible] صبح

[illegible] حال سرو [illegible] [illegible] که

[illegible] رخ [illegible] سار آنچه [illegible]

[illegible] این امر در [illegible] [illegible] مراتب علی

[illegible] [illegible] عمل [illegible] ار [illegible] والله

[illegible] که [illegible] قوم [illegible] لا [illegible] که [illegible]

[illegible] بخشنده [illegible] تا [illegible] در [illegible]

[illegible] دار [illegible] نجس [illegible] در

[illegible] و [illegible] [illegible]

[illegible] حال [illegible] در [illegible] اقامت [illegible]

[illegible] در [illegible] و [illegible] [illegible]

[illegible] که

[illegible] مبارک [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] که

[illegible] الحاق [illegible] [illegible]

بردبان اعیان ات ارکه بابا تربره آنلبه تراست بنجوارک جوابا

تحریر بدنت سیجاسو عطیلی دربدست قالوانده و احالنه بر آجیل

لقب قار عامل لری درعیرات علی ندت دربت صحیفه دلای جهت ان ملک تحوبر بایه

کفه وده بابه سی حیوک تحدیده عرض مخو عطا اخاده هم رغبت وارد الی باره

باکوبی رالکا بن تعریف ابه اکه دیران بکوه ام صوابدید حال بابلدد والعوفس والله

در معدیه انجم اندلس من آن وکیلکه بنت لا ملوبد که حیمالس ارفارقبه

باری اوراتا ادیراده مقرر عامه علی الله اجمال ایهم بدیت معدیه اولام حال

وکنیر باحفظ الله خان حوت مرنوبته وبال زیدلی ارادحل بدا ده حیف

رباتن دارلس امابی او کورشله دیده حق بای اد دیابب قرین دار

کفین حق اردبلدار خان جم صفی دالعوای است که لعیر علی واملی

الحصات سعی ابدلو بیات قرار ولکار معدینه تمام قلینه ودور العصال

قضایا بار واعیاد جهت غالب رامدط بدااید اوس قسم لقی با لسیوکه

دور بدوقت که احمال صعیف سرعه ال غالب ادبیاک کمجاه وحیو کیجا

اسباب احکام اداره مال ماحری مطو مراد کور ربانما له

ودو مات ختم محمود ملا ماکار بره معتدحی است را

خوسکی رفیع الله درحوات صدور اجمال بیام ذوال قیس

[illegible] کوبیت [illegible]

[illegible] الله [illegible]

[illegible] ساقی [illegible] الدر [illegible] دیمکدر [illegible]

[illegible] مولانا [illegible]

[illegible] ظاهر [illegible] صورت [illegible]

[illegible]

فلو افتند و مرفوعی این عنصر [illegible] پس باید فرمان هم [illegible] الحمد

باید [illegible] معلوم [illegible] باشد جلیس [illegible]

[illegible] لیس افراخ [illegible] لله [illegible] ارادات و [illegible] انواع

[illegible] بسیار [illegible] که [illegible] الله [illegible] [illegible] اول

[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] ال [illegible] ابنا در ساده [illegible]

[illegible] [illegible] باید [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

بانواع [illegible] [illegible] [illegible] اجزار [illegible] انواع [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] باید [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] باید تحقیق نماید و [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] که [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] نماید [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

مگر چه بود افسانه و اخبار حسرت بسیار ... که گواه کار پیدا گردد

[illegible]

... اگر ... سرو ... شد ... شاه ...

هم صحبتی او باید ناچار به مقام او گردید چنانچه گفته‌اند المرء مع من احب

باید شد و از صحبت او حذر باید کرد چنانچه صاحب بهارستان فرموده

بلبلی شیفته‌ای در چمن سخن گرفت هر که از حضور الهی بیگانه

نزدیکی به بیگانگان باید گذاشت همچو بلبل از خلق برکنار باید

کرد هر کس صحبت بد کند بد گشت

جهد کن که با اولیا باید بود و ایشان چون اهل الله باید بود تا خیر و اثر

و به سیر از الله آنکه عمل کرد که در دست باطل چیزی است

حساب کن که به طور حق سلوک است که این کسی نیست حق

حقیقت دارد این از سر نفس و هوا در هیمنت او است و این مهربانی و بیرانی

تحقیق این که بگذار تا رحمت هم در نظر تو باشد و هم ترک

امیدی از تو هست هم تو امید الله است که مردم فهم کنند

تو و فاتحة الله تعالی اما الله و اما الله بر احوال مطالعه کن

و صوات داده تو و از حیطه احوال باید نوشت که به بعد تمام اهل حق و اهل

آن و برادر همه حق به سر الله باک و به سعد و نوا مرحوم

تو بدریاها نکرده وهم و حاجت جمعیت دریا بجوی را بد مورم که کلفه
تو رسی زان حلق بور ستایها و ما قران سالک دل [illegible] اندر آن رسیده اید و خوار از حمل
هم که نقد سالک از جهل شوا یا رحل امده مرد و درین نفرا سیر کسی سیر بود بد
به مور بیست [illegible] تا لنور [illegible] بر جهدم بروا لیا سهدار [illegible]
ابا او سالی بعد از ان مقال جو باره خرد دهید آن این نفس [illegible] عارها
خیر و با از معبد حق را بعد که آورده اند عجب جمعه دان آواز
فول جوام رحق دریا سیف تا لنور ز کریم این گشته وصف الله تعالی
توفیق العمت ستد ورای سره رو سار بحث کر مست محمد دلیل محمد علیهم الصلوة و السلام
ملبوس له الهی جنگ بان مراحوال فریالکه بر مطالعه در ابعد مر این [illegible]
تو سیه ارست و الاعیان خدمت عار حوا لعه در جواب بس بابد بوت با دیع فلو امید
حایب [illegible] بوقع طیمات فنوک هم تعقود یان جمعه [illegible]
ودیا مرا ان حال فلو بر سب حال حلم رسا بد که او مرار نفر لسند و [illegible]
العلوف بیر [illegible] الات بوت جایه از حرام [illegible] دلوله با روت
[illegible] الهی جنگ رسابد المحکم العبد الواجلی القابر [illegible] حلم از
وست [illegible] سیهد از ل حال و [illegible] که [illegible] اسرار سید الحمد الله
دامن [illegible]

برای اضافه لیس چنار رس نو تمه لیمه ... دفع الصدر بالصدر

برابر باید کرد و از هر دو ... عبارت ... بنلیس ... ان

دیگر عبارت کرد میان رسول محال ... نصف برابر ...

عدد ان حصان احمر ... بعاد ل ... بامرتبات ...

بالو صبح ... اد کرد که ... عقلش ... از

هر کتابه از جائی ... کر صید ... اول اول ان

و پیل رال ... وقت ... بکر ... الصف

... عقد اعلی ... براه برای ... سکر دید ...

اسیر ... بعلم ... در نامه ... اول ... رو

... کره ... ورا ... دار ... فصله

... تور ... از ... باو دار بسید

و دار ... لت ... ان ... حالت

دیوان ... صفا ... دولدوه ... ان جان ... دو ساله ... بعقار

... بعصی ک ... کرد ... کنند در

... ان ... سرای ... در

بور ... جمعه ... بضیع ... بات

بجای مذکور باید [illegible] در جا [illegible] که در حضور
رسید [illegible] الا حاجب در [illegible] شد که [illegible]

[illegible]

[illegible]

مسجل و [illegible] بعد از [illegible] بمبارک [illegible] خان
[illegible] لا [illegible] انجام [illegible] الاعلم

[illegible]

بحضور [illegible] رسانید [illegible] دیوان و مریات.
انجا [illegible] احوال [illegible] روایت دراز تمام [illegible] نماید که
[illegible] جواب [illegible] جلیله [illegible] نوراان [illegible] اند
[illegible] دیگر [illegible] لعب [illegible] و جهت حال [illegible]
[illegible] نویسند [illegible] دار [illegible] که [illegible]
به [illegible] که [illegible] عقل [illegible] ان [illegible]
[illegible] تقریرات [illegible] والا [illegible] علی [illegible] باید
[illegible] بر [illegible] و [illegible] حاجه [illegible] آن [illegible]
عان می رسند و حرف دیگر هم [illegible] از [illegible] عطلت [illegible]
او جواب [illegible] بالای [illegible] خانه [illegible] داند [illegible] خانه
هم [illegible] باب [illegible] رسی دارد [illegible] که [illegible] وقت
[illegible] کار جات [illegible] ارا [illegible] دارند [illegible] کار [illegible]
[illegible] و [illegible] طبیعی [illegible] نمود [illegible] آن
حد [illegible] و رونق و [illegible] آلوده باد [illegible]

هیهات هیهات و خوش بود [illegible] همه بنیاد [illegible] عقاب [illegible]

با صواب ما الذ [illegible] الدریاب [illegible] عاقلان جهان [illegible]

دریاب [illegible] به [illegible] حال [illegible] نوشته [illegible]

والله [illegible] و جاه دارد حال [illegible] الرحمان [illegible]

[illegible] چند [illegible] نوشته [illegible] حدیث [illegible] سعد الله [illegible]

که [illegible] حیات [illegible] دو [illegible] که [illegible] و الا [illegible]

[illegible] و [illegible] نسبت [illegible] علمای [illegible] امام [illegible]

[illegible] بماند که از نوشته [illegible] حال [illegible] رسید که [illegible]

قدیم [illegible] دارند [illegible] حال [illegible] حال [illegible]

عنایت الله [illegible] و [illegible] که [illegible] حال

ما در ایام [illegible] الله [illegible] حال [illegible] چند [illegible]

با [illegible] که [illegible] حیات [illegible] و [illegible]

[illegible] حضرت [illegible] دم که [illegible] اگر [illegible] روز

[illegible] که [illegible] امور ملک [illegible]

[illegible]

[illegible] حکایت کرده اند [illegible] جواب
ساخت
[illegible] ابتدا [illegible] آدم [illegible]
[illegible] که [illegible] نشنید [illegible]
[illegible] حال [illegible] تمام کرده است با وجود که
[illegible] روایت [illegible] سالار
[illegible] در عالم [illegible]
[illegible] سالار [illegible] محمد [illegible] دارد
[illegible] از مردم عالم [illegible] شنیدم که این
[illegible] ببینید [illegible]
[illegible] اعمال [illegible] نفس [illegible]
[illegible] رفته [illegible]
که [illegible] عقبی [illegible]
ظلم [illegible] ظالم [illegible]
[illegible]

دست رسیدن چه میکنم چه [illegible] پس چاکر باید حال الاحد
ماند حال ذالعه داد از دست عقب [illegible] اسلام صحی اوکی
باشی در لشکر عالیجاه دو حالی حمیده بدر دست [illegible] گردیده [illegible] برادر
ضرورت این نمیدانند که صورت لشکر باشد [illegible]
همیشه مستقل کلی محال و اقوال اطل دارند [illegible] و اسلام
عالیجاه سفید طلب در کعبه والله دارند ایلچاسی میخواهد که لشکر گوله انداز
باید نوشت و باید [illegible] که سفید طلب با [illegible] خواهد باید
سوداگر به سود اگر نه سود از [illegible] اعلی حضرت [illegible] حصار
حال باید یکی و امرا موقوف نمیشود [illegible] ما ملاحظه
موضع زوجات جمیعه [illegible] که [illegible]
اگر اتفاق خواهد [illegible] و [illegible] خواهند [illegible]
لطفا [illegible] الله رسیده معبود بی والله از [illegible]
سند [illegible] سرد و لشکر خان [illegible] [illegible] میگوید [illegible]
بدگو [illegible] ان [illegible] طلب [illegible] حکم والله جان [illegible] الملک [illegible]
[illegible]

که بلک لسیر جود اتصوب ایند حوض در رسیدن ال امل واو

بند سقو خط انور ماله اله الس حوض حرا اله رفتند حالله

[illegible]

بسراز وب بد حفر مرک مجلس حال بسته باشد و درا سرار فف احراز ا

ال سا وحو مرحدرت وبه دا نیلی ثمود خط مرصد اسم رحمه الله

[illegible]

[illegible]

از دورها بحمدالله بجان خواهد خلافت آمد [illegible]

[illegible] خواهد گذشت و بعد [illegible] شد و بعد [illegible] خواهد

[illegible]

سند [illegible] فرحا خوش [illegible] جانست از [illegible] همه اعتبار را در حجه [illegible] آل

باید بود در [illegible] الحفظ والآن [illegible] باید نیست . قرار [illegible] کس [illegible]

[illegible] و [illegible] عزوران [illegible] دلوان [illegible] همراه [illegible] محمد [illegible]

[illegible] بار [illegible] دور ارا و [illegible] و جلالت برار احات و [illegible]

[illegible] بیار [illegible] و [illegible] ابرو حجه [illegible] المحاکم [illegible] باید

[illegible] فیض [illegible] لا یعلی الله [illegible] ان [illegible] ار

[illegible] ار اراده کوبه [illegible] نگر [illegible] عطف [illegible] بوسه

[illegible] حرف را که [illegible] حاجی [illegible] الطاف [illegible] باد [illegible]

[illegible] احد [illegible] ساقه الله [illegible] الماس القدیم

راده حجه [illegible] خوش [illegible] که دو از زده

[illegible] جان [illegible] خرف [illegible] روره [illegible] که [illegible] حال

[illegible] که [illegible] جای [illegible] جرار [illegible] و امیر [illegible] امیر

[illegible] ذات [illegible] بار [illegible] وجان حمید [illegible] جوانی

[illegible] محمول باری [illegible] وارجان [illegible] اند و [illegible]

[illegible] الموت قریب [illegible] العلی [illegible] جلیل

[illegible] قوسی [illegible] [illegible]

[illegible] از رسالات [illegible] بحضور [illegible] ابو [illegible]

[illegible] ابوالوفا [illegible]

[illegible]

[illegible] ابوالوفا [illegible] بوده [illegible]

[illegible]

[illegible]

رملی سمت و اسمال دور بود اسباب ... روز تور ... را ... لغمه انته

دیوار کردن آن و ... مقل ... مجالدت ... سیاه ... علامات

رات ... خوار ... ایاد ... چند ... مهران علم ... بعون ... همه

الله ... ملل ... خس ... خوار

... الله ... جان ... که ... حجت

السن ... در ... حویلی ... اردو ... حویلی

... حویلی ... دراس و ... حویلی ... علاء الدین

... سه ... که ... کرم

... معتمد خان

منع ... راه ... سعید ...

... ایل ... جانب ... حضرت ...

... ولد ... نوسته ...

... بود ... الله ... دار ...

... حویله ... جانب ...

... بادشاه ... بر قلعه ...

قلعه ... رسید ... دار ...

... با خبر در فتح قلعه ... بنیاد ...

... قلعه ... بانیه ... تعلیم ... ملک ...

بعد از آنکه ... پادشاه ... فرمود ... طلب بوده دو ماه ...

[illegible]

... امت یا و ... تحریر ... المرحوم ... رحمه ...
ادواب



